



انجمن آموزشہ دانا

چالش سنت و دم و کراسے

گسل های اجتماعے و تاثیر آن بر اقتدار گرایے و اقتدار پذیری

حسن شریعتمداری

جوامع بشری عموماً جوامع همگنی نیستند. در یک‌دست‌ترین جوامع نیز بین گروه‌های مختلف اجتماعی تفاوت‌های بارزی وجود دارد. هرچه میزان این تفاوت‌ها کمتر باشد، جامعه همگراتر و پایدارتر است. ریشه این تفاوت‌ها، تبعیض‌های پایدار و مستمر ناشی از تخصیص منابع بین افراد و گروه‌های اجتماعی می‌باشد. این تبعیض‌ها اغلب بر اساس رسوم و قواعد و هنجارهای اجتماعی، فرهنگی و یا حقوقی اعمال می‌شوند و ممکن است از نوع مادی، معنوی و یا ترکیبی از هر دو باشند. برابری آرمان محبوب ولی دست‌نیافتنی انسان است. مبارزه برای رفع تبعیض، در همه جوامع یکی از انگیزه‌های اصلی انسان‌ها برای تلاش اجتماعی و سیاسی آنان می‌باشد. در جوامع مدرن و مبتنی بر دموکراسی، اشکال اعمال این تبعیض‌ها بسیار پیچیده‌تر و پنهان‌تر و راه‌های ترمیم آن، با جنبش‌های اجتماعی، تلاش‌های فرهنگی و سیاسی و حقوقی است و تا اندازه‌ای امکان‌پذیر می‌باشد. در صورت عدم توجه به تعمیق یافتن این تفاوت‌ها، آن‌ها به گسل‌های عمیق اجتماعی تبدیل می‌شوند. یک گسل اجتماعی، دوپاره شدن اجتماع بر اساس تبعیض عمیق مداوم بر حوزه معینی از اجتماع است. بدیهی است که در صورت بروز چنین پدیده‌ای، جامعه با مسائل مختلفی، از جمله به خطر افتادن همگونی جامعه و موجودیت نظام سیاسی حاکم بر آن مواجه خواهد شد. در چنین جامعه‌ای امکان بروز شورش‌ها و ناآرامی‌ها گسترش می‌یابد و در بخش‌هایی از جامعه، مشروعیت نظام سیاسی با سؤال اساسی مواجه می‌شود. بنابراین در جوامع پیشرفته دولت‌ها با برنامه‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی، درصدد کاستن از تفاوت‌ها و جلوگیری از تبدیل این تفاوت‌ها به شکاف‌های اجتماعی می‌باشند.

بالین وجود، حتی در نظام‌های دموکراتیک نیز تفاوت‌های مبتنی بر ثروت، دانش، جنسیت، نژاد و دین از برجسته‌ترین تفاوت‌های بارز، در جوامع دموکراتیک می‌باشند.

جمهوری اسلامی یک نظام مبتنی بر ایدئولوژی مذهبی است. این نظام بر اساس رویه و قوانین خود جامعه را به شیعیان و غیر شیعیان تقسیم می‌کند و در بین شیعیان نیز، وفاداران به ولی‌فقیه، خودی‌های حکومت می‌باشند. بنابراین تبعیض در چنین نظامی؛ نهادهای، ساختارمند و مبتنی بر سازوکارهای رسمی و قانونی و همچنین خودسرانه و غیررسمی مداوم است. تداوم چنین رویه‌ای، در بیش از سه دهه که از عمر این نظام می‌گذرد، تفاوت‌های اجتماعی را به گسل‌های حاد و خطرناکی تبدیل نمود است. وجود این گسل‌ها که مهم‌ترین چالش‌های اجتماعی و فرهنگی و سیاسی را در پیرامون خود تولید می‌کنند دو راه‌حل ناگزیر را به نظام تحمیل می‌کند.

راه‌حل اول - گذار از نظام ایدئولوژیک به یک جامعه بدون تبعیض نهادینه و تعریف واقعی ایران برای همه ایرانیان و در نتیجه ترمیم مرحله‌به‌مرحله و پله‌پله و تدریجی گسل‌ها.

راه‌حل دوم - افزایش خشونت حکومتی و امنیتی تلقی نمودن چالش‌های ناشی از تبعیض و سعی در سرکوب مستمر آن‌ها این روش، راهی است که نظام در تمام طول عمر خویش بدان دست یازیده و بیشتر باعث تعمیق گسل‌ها و امنیتی شدن بیشتر جامعه گردیده است.

به این معنی که؛ تعریف امنیت برای شهروندان در جمهوری اسلامی، به تأمین امنیت حکومت در مقابله آن با شهروندانش تبدیل شده است.

به تدریج با کاهش پایه اجتماعی حکومت، نظام سیاسی و پایگاه کاهش یابنده هوادارانش، مانند جنگجویانی می‌باشند که در قلعه بلندی در محاصره مردمان قرار گرفته و با آنان می‌جنگند تا خود را حفظ کنند. در نتیجه، در چنین جامعه‌ای بیش از حکومت قانون و سیاست‌گذاری برای اداره جامعه، قوانین میدان جنگ حکم فرما می‌شود.

متأسفانه قضیه به اینجا نیز ختم نمی‌شود. هرچند این گسل‌ها را حکومت با دید ایدئولوژیک و اقتدارگرایانه خود یا ایجاد نمود و یا تعمیق بخشیده است، ولی واقعیت این است که این گسل‌ها، مانند زخم‌های عمیقی بر پیکر اجتماع می‌باشند و بخش‌های مختلف جامعه را در مقابل همدیگر، نیز به صف آرائی و تقابل و خصومت و رقابت وامی‌دارند.

چنین تفرقه اجتماعی، نباید با پلورا لیسم اجتماعی و یا تفاوت‌های معمول در گروه‌های اجتماعی اشتباه شود. همان‌طور که خواهیم گفت؛ رفتار گروه‌های اجتماعی، در دو سر گسل‌ها با یکدیگر بسیار خصمانه و بدبینانه و مبتنی بر انکار وجود طرف مقابل و مزوری نمودن است و خشونت کلامی شیوه معمول و فرهنگ رایج این گروه‌هاست. رقابت خصمانه در دستیابی به اقتدار اجتماعی و سیاسی، احیاناً با توسل به هر نوع خشونت، می‌تواند آینده پیش‌دینی چنین ساختارهایی باشد. شاید حکومت در کوتاه‌مدت؛ روش دیرین اختلاف‌بینداز و حکومت‌کن را برای خود مفید ببیند و از وجود این گسل‌ها نه تنها ناخشنود نباشد بلکه آنها را وسیله‌ای برای سیاست‌گذاری‌های کوتاه‌بینانه امنیتی خود نماید، ولی وجود این گسل‌ها، بمب‌های ساعتی نهفته در اجتماع می‌باشند که احتمال انفجار اجتماعی در حول و حوش آنها بسیار زیاد است. حال بینیم عمده‌ترین گسل‌های اجتماعی در جامعه امروز ایران چیست و اثر آنها را در تقویت فرهنگ اقتدار در جامعه و سیاست اقتدارگرایانه و حکومت بررسی نماییم؛

گسل‌های عمده جامعه ایران عبارت‌اند از:

گسل معیشتی

گسل معرفتی

گسل جنسیتی

گسل مرکز و پیرامون

گسل سنت و مدرنیته

گسل معیشتی:

بر طبق برآوردهای کارشناسان، بیش از چهل درصد جامعه ایران، زیرخط فقر بسر می‌برند. یعنی قادر به تأمین احتیاجات اولیه زندگی خود نیستند. مراکز آماری ایران نرخ بیکاری را بیست و پنج درصد از جمعیت فعال اعلام می‌کنند. و باید توجه داشت که شاخص تعریف کار بکارگرفته شده، حداقل یک ساعت اشتغال در هفته است. اگر طبق شاخص‌های استاندارد پانزده ساعت اشتغال در هفته را ملاک قرار دهیم، میزان بیکاری نزدیک به چهل درصد خواهد بود. ما یک کشور ثروتمند می‌باشیم و پس از ملی شدن صنعت نفت در سال هزار و سیصد و بیست و نه و پس از تشکیل اوپک در سال هزار و سیصد و چهل و چهار، ما در زمره کشورهای بالنسبه ثروتمند خاورمیانه هستیم.

در مبحث اقتصاد خواهیم دید که؛ دلیل وجود چنین تفاوت بزرگ اجتماعی، که به یک گسل خطرناک تبدیل شده است، برخلاف آنچه شایع است، عمدتاً ندانم‌کاری مسئولین، سوء مدیریت و یا ناسازگاری با نظام جهانی ویا حتی تحریم‌های بین‌المللی ناشی از آن نیست، بلکه بیشتر در اثر طرح حساب‌شده و سنجیده یک نظام ایدئولوژیک، برای تخصیص غیرعادلانه منابع، به خودی‌ها

و محروم نمودن سیستماتیک دیگران از برخورداری از منابع ثروت ملی است. نتیجه اعمال مداوم چنین سیاستی تعمیق شکاف بزرگ بین فقیر و غنی در جامعه می‌باشد، که ما نام آن را گسل معیشتی نهاده‌ایم.

در چند دهک درآمدی پایین جامعه علائم فقر سیاه؛ که نداشتن مسکن، آب آشامیدنی سالم، بهداشت، آموزش، غذای کافی و کار روزانه است به‌وضوح آشکار است. خودفروشی و فحشا، اعتیاد، کارتون خوابی، کارورزی کودکان و فروش کلیه، چیزی نیست که امروزه بر کسی آشکار نباشد. در دهک‌های بالاتر نیز، فقر نسبی، یعنی کمبود امکانات فوق در مقایسه با بالاترین لایه‌های مرفه جامعه کاملاً مشهود است و قابل اثبات می‌باشد.

طبقه متوسط در ایران هرروز ضعیف‌تر و بی‌رمق‌تر و ناتوان‌تر می‌شود. اگر شاخص طبقه متوسط، داشتن درآمدی متوسط برای تهیه مسکن و بهداشت و تغذیه و آموزش و استفاده از اتومبیل و تلفن و امثال آن باشد، بر اساس این شاخص‌ها، حتی در شهرهای بزرگ نیز، طبقه متوسط شهری، بسیار کوچک و نحیف شده است. خوشبختانه از آنجاکه تغییر فرهنگ طبقات اجتماعی، در گذار زمان بسیار کندتر از تغییرات وضعیت مادی زندگانی آنان صورت می‌پذیرد؛ هنوز بر اساس شاخص‌های فرهنگی، طبقه متوسط ایران دامنه‌اش بسیار بزرگ‌تر از سنجش آن بر مبنای شاخص‌های درآمدی می‌باشد. ولی به هر صورت اگر چنین رویه ای ادامه یابد، وضعیت فرهنگی این طبقه نیز به تدریج تغییر خواهد نمود و با عدم دستیابی فرزندان آنان به تحصیلات عالی و امکانات زندگانی اجتماعی و فرهنگی متناسب، فرهنگ و طرز زیست نسل‌های بعدی نیز تغییر خواهد نمود. چیزی که مدت‌هاست شاهد برآمده‌ای آن در جامعه می‌باشیم.

رهبر جمهوری اسلامی از دولت می‌خواهد که برای افزایش تعداد زادوولد برنامه‌ریزی کند و این کار اکنون به‌شدت اجرا می‌شود. او به‌هیچ‌وجه رهنمودی در مورد راهکارهای توزیع عادلانه ثروت و منابع ملی بین همگان نمی‌دهد و هنگامی که پرونده فسادها مطرح است، می‌خواهد که دیگر آن را کش ندهند. زیرا او به نقش طبقه متوسط در گذار به دموکراسی و خواست آنان برای ایجاد جامعه مدنی و مشارکت سیاسی آگاه است. طبقه متوسط طبقه ای است که دغدغه احتیاجات اولیه زندگانی را کمتر دارد و بنابراین وقت و اراده مشارکت در امور فرهنگی و اجتماعی و سیاسی را قویاً دارا می‌باشد. برعکس طبقات فرودست، شبانه‌روز در تلاش معاش بوده و فقر و تنگ دستی مجالی برای آنان نمی‌گذارد و نیز دسترسی آنان به منابع دانش و فرهنگ بسیار محدودتر است. هم‌اکنون دولت باید در سال بیش از یک میلیون شغل جدید ایجاد کند تا بیکاری در حد فعلی خود ثابت مانده و اضافه‌تر نشود. برای کاستن از تعداد بیکاران، سالانه به بیش از یک و نیم میلیون شغل جدید احتیاج است. این در حالی است که نرخ رشد جمعیت در سال‌های اخیر پایین آمده و یک و سه‌دهم درصد بوده است. حال اگر مانند دهه‌های هشتاد بر اثر تشویق و کمک حکومت، این نرخ رشد به دو نیم درصد برسد، جمعیت هفتاد و هشت میلیون، به‌زودی صد و پنجاه میلیون نفر شده و به همین نسبت نیز به دامنه فقر و تنگ‌دستی و بیکاری افزوده خواهد شد. حکومت‌های اقتدارگرا و تمامیت‌خواه، از این فقر و تنگ‌دستی، برای افزودن به نفوذ فرهنگی و ایجاد وابستگی اقتصادی، نهایت استفاده را می‌کنند. روحانیون حاکم به خوبی می‌دانند که کنترل فرهنگی و اقتصادی بخش‌های ناتوان و آسیب‌پذیر اجتماعی، به‌مراتب آسان‌تر از اداره بخش متوسط جامعه است. از دید اقتصادی نیز، اگر دولت که بزرگ‌ترین مالک و بزرگ‌ترین کارفرمای کشور است از طول و عرض بخش متوسط بکاهد و آنان را در حد بخش متوسط وابسته اقتصادی، یعنی کارمندان دولت و مؤسسات تابعه آن نگاه دارد؛ به‌ازا پرداخت به هر خانوار که از بخش متوسط کاسته شود، می‌توان با همان مبلغ حداقل سه خانوار در دهک‌های پایین درآمدی را اداره کرد. بنابراین با یک حساب ساده، با افزایش جمعیت فقیر چیزی به بودجه آن‌ها تحمیل نشده و فقط یک جابه‌جایی طبقاتی که در ظاهر به نفع آنان است، صورت می‌گیرد. این گسل معیشتی که در میان‌مدت، در صورت کمبود منابع مالی حکومت و عدم توانایی آن برای پاسخ‌گویی به نیازهای حداقلی بخش‌های آسیب‌پذیر جامعه، می‌تواند باعث انفجار اجتماعی هولناکی شود، اما در حالت وجود

امکانات مالی، اقشار کم‌درآمد، با استفاده از مغزشوئی دائمی و سیستماتیک دستگاه مذهبی ولایت فقیه در هیئت‌های عزاداری و ابستگان حکومت و منابر و تکایا و مساجد ثناگوی ولی فقیه، می‌توانند پایگاه اجتماعی و اصلی حکومت را تشکیل دهند. از میان این قشر خالص‌ترین و ساده‌ترین، و گاه‌ها زیرک‌ترین و فرصت‌طلب‌ترین آن‌ها به لایه خودی‌ها جذب می‌شوند و باعث تداوم حیات نخبگان نظام می‌گردند و اکثریت بقیه نیز، یا در مؤسسات و صنایع وابسته حکومت به خیل کارگران وابسته می‌پیوندند و یا معتاد و بیکار می‌شوند و اثر اجتماعی کمتری (Labor Dependent) دارند و یا جذب دستگاه‌های سرکوب مانند سازمان بسیج و سپاه پاسداران می‌گردند و تعدادی نیز به سازمان روحانیت می‌پیوندند. در این مؤسسات، بسترهای ترقی اجتماعی متناسب با نیازها و خواست‌های نظام برای آنان تأمین شده است.

گسل معرفتی:

در جامعه ایران دو گسل معرفتی طولی و عرضی وجود دارد، که به شرح آن می‌پردازیم:

گسل طولی، گسل عمیق بین معرفت دینی و معرفت علمی است، که هرروز خود را بیشتر نمایان می‌کند. حکومت با حفظ تفوق معرفت دینی، مدعی نوعی تلفیق بین این دو معرفت، به‌منظور ترمیم گسست بین آن دو است. جمهوری اسلامی از بدو تأسیس، درصدد وحدت حوزه و دانشگاه بوده است. اما بنا به خواست نظام، این کار تبدیل به تسلط حوزه بر دانشگاه‌ها شده است. امروز دانشگاه‌های فراوانی در ایران وجود دارند. آخرین آمار تعداد دانشجویان ایرانی چهار میلیون و چهارصد هزار نفر می‌باشد. تعداد طلاب علوم دینی نیز صد و پنجاه هزار نفر تخمین زده می‌شود. با این تفاوت که، بزرگ‌ترین تعداد بیکاری در بین فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها می‌باشد که حدوداً پنج الی ده درصد بیش از نرخ بیکاری در بقیه اقشار جامعه است، اما بیکاری اصولاً برای طلاب علوم دینی معنا ندارد. امکان ارتقاء اجتماعی برای طلاب علوم دینی چندین برابر بیشتر از فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها می‌باشد. مناصب حکومتی علاوه بر دیگر مناصب عالی روحانی به‌راحتی در اختیار روحانیون قرار می‌گیرد. باوجودی که نسبت طلاب کمتر از چهار درصد دانشجویان است، نسبت روحانیون مجلس به لباس روحانیت و یا تغییر لباس داده ولی باسابقه حضور در حوزه‌های علمیه، در مناصب کلیدی نظام بسیار بزرگ‌تر از این نسبت می‌باشد. باوجوداینکه برای حضور در حوزه‌های علمیه، شخص برای تحصیل، احتیاج به تأمین امکانات مالی ندارد و حوزه‌های علمیه نیازهای مادی او را یا تماماً و یا اکثراً مادام‌العمر تأمین می‌کنند و باوجود امکان بیشتر ارتقای اجتماعی آنان، داوطلبان ورود به دانشگاه‌ها که بالغ‌بر دو هزار و پانصد مؤسسه آموزشی می‌باشند، به‌مراتب بیشتر از حوزه‌های علمیه است. باوجوداین که دانشگاه‌ها در کنترل حکومت بود و کسب معرفت دینی به تعبیر حکومتی و ایدئولوژیک آن بسیار تشویق می‌شود و بسیج دانشگاهی و اساتید روحانی دانشگاه‌ها با دادن امتیازات عملی به دانشجویان وابسته به حکومت، کادر آینده خود را از میان آنان تأمین می‌کنند، ولی با همه این تمهیدات، به خاطر وجود تفاوت بنیادین در این دو نوع معرفت انسانی، و وجود اصالت تعقل در معرفت علمی، فارغ‌التحصیلان چنین مؤسساتی، عموماً از لحاظ روش برخورد در بکارگیری الگوی معرفتی، به نحوه بارزی در مقابل فارغ‌التحصیلان حوزه، که اکثراً روششان اعتماد به ادله نقلی و مباحث کلامی می‌باشد، دو سنخ برخورد متفاوت با مسائل جامعه دارند. وجود این دو نوع جهان‌بینی موازی در نظام آموزشی کشور، که فارغ‌التحصیلان هر دو آنها را در اجتماع و حکومت به‌کار می‌گیرند، یک گسل عمودی مهم، در نوع و ماهیت معرفت‌های موجود در جامعه به وجود آورده و علیرغم کوشش حکومت برای تسلط معرفت دینی بر دانش علمی، هرروز شکاف بین این دو نظام معرفتی آشکارتر می‌گردد.

گسل عرضی - بر طبق آمار نودودو درصد مردم ایران باسوادند. ولی شاخص سواد داشتن در ایران، آشنایی با خواندن و نوشتن می‌باشد.

امروز بیش از بیست و چهار میلیون نفر از جمعیت کشور یعنی حدود سی درصد آن بین بیست تا سی و پنج سال می‌باشند و بیش از نیمی از آنان علاوه بر تحصیلات عالی، به کامپیوتر و اینترنت تسلط کافی دارند و در زندگانی روزانه از آن استفاده می‌کنند. هرروز فاصله معرفتی و الگوی زیست جوانان روزآمد جامعه، با بخش سنتی آن، از لحاظ دانش و آگاهی بیشتر می‌شود. این تفاوت در دانش جامعه را به دو بخش با تفاوت معرفتی چشمگیر و تعیین‌کننده تقسیم می‌کند.

این تفاوت در معرفت در الگوی زیستی آنان اثرگذار می‌باشد و مطالباتشان را از هم جدا می‌کند. جامعه مدنی ایران، عموماً متشکل از قشرهای برخوردار از معرفت روزآمد علمی و فرهنگی متناسب با آن است و بنابراین دارای مطالباتی متناسب با فرهنگ مدنی و هم‌تراز با بقیه کشورهای پیشرفته دنیا وی باشد. اما جامعه مدنی، شامل عمده ساکنان کشور نمی‌باشد. گسل معیشتی به کمک گسل معرفتی آمده و عده زیادی را محروم از داشتن این سطح از معرفت و فرهنگ نموده است. نتیجه اجتماعی این گسل معرفتی، واقعیتی است که متأسفانه هرروز بیشتر شاهد آن هستیم و آن وجود خواسته‌ها و مطالبات دور از هم، بین این دو بخش جامعه می‌باشد. این دو بخش نه تنها مطالباتشان از همدیگر دورتر و نسبت به هم هرروز بیگانه‌تر می‌شوند، بلکه اختلاف فرهنگی بین این دو قشر به گسلی تبدیل شده که تفاهم فرهنگی در بین آنان کمتر وجود داشته و بیشتر به تخاصم و عدم درک فرهنگی یکدیگر تبدیل شده است. این اکثریت عقب نگاه داشته شده از دانش روز، بهترین وسیله در دست یک حکومت اقتدارگرا، برای تسلط فرهنگی از طریق روحانیت وابسته و رسانه‌های عمومی مانند رادیو و تلویزیون می‌باشد. حکومت برای این تسلط، تنها به ایجاد یک تسلط فرهنگی بسنده نمی‌کند، بلکه با معرفی کردن روشن‌فکران و تحصیل‌کردگان، به‌عنوان عناصر وابسته و خارجی و بیگانه‌پرست و جاسوس اجنبی، در برنامه‌های مختلف تبلیغی خود، به ایجاد شکاف و تنفر بین این دو بخش جامعه، کمک می‌کند، تا جامعه مدنی نتواند بین مطالبات خود و نارضایتی عمومی ناشی از فقر و ناهنجاری‌های اجتماعی پیوند بزند و صف واحدی را در مقابل حکومت ایجاد نماید.

گسل جنسیتی:

شاید یکی از قدیمی‌ترین وسایل اعمال اقتدار اجتماعی، تبعیض جنسیتی و تسلط مردان بر زنان جامعه است. متأسفانه این تبعیض جنبه جهانی دارد و در پیشرفته‌ترین نظام‌های سیاسی و دموکراتیک‌ترین جوامع نیز در سطح گسترده‌ای وجود دارد. با این وجود، عمق این تبعیض، در جوامع بسته و اقتدارگرا قابل‌مقایسه با جوامع باز و نظام‌های سیاسی مبتنی بر دموکراسی نیست.

جمهوری اسلامی نمونه یکی از عمیق‌ترین این تبعیضات است. البته در یک مقایسه نسبی، جامعه ایران بدترین جوامع جهان از لحاظ وجود و اعمال چنین تبعیضی نیست. ایران فاصله بزرگی با جوامع بسته‌تر مانند عربستان سعودی و برخی شیخ‌نشین‌ها و بعضی کشورهای دیگر جهان دارد. ولی این تفاوت بیشتر از آنچه که به تفاوت بین حکومتگران ایران با حاکمان این کشورها برگردد، مبتنی بر تفاوت جامعه ایران، با جوامع بشدت بسته این کشورها می‌باشد.

انقلاب اسلامی برای پیروزی خود از ورود زنان به صحنه اجتماع مدد گرفت. آنان نقش مهمی در پیروزی انقلاب داشتند و به این علت نیز از جامعه بسته آن روز ایران، جواز ورودی به صحنه جامعه و سیاست دریافت داشتند که خوشبختانه با سرسختی و استواری خود آن را هرگز از دست ندادند. علاوه بر آن، استقبال دختران جوان از شرکت در دانشگاه‌ها و کسب تحصیلات

عالی و شرکت دوشادوش آنان در انواع فعالیت های هنری، فرهنگی، اجتماعی و مدنی، چنان نقش برجسته ای به آنان داده است، که آن ها را به مهم ترین دغدغه و مسئله حکومت اقتدارگرایانه تبدیل نموده است

در سمینار قبلی در بحث جامعه پذیری گفتیم که چگونه در خانواده سنتی و اقتدار سالار، اقتدار بدون چون و چرای مرد حکم فرما است. در چنین خانواده ای نه تنها زن تحت تسلط همسر خویش می باشد، بلکه دختران نیز در طول رشد و بلوغ خویش، هم در اثر تربیت والدین و هم به جهت ممارست و تمرین عملی در محیط خانواده و اجتماع، تبعیت از مردان و تسلط بر زنان را می آموزند و درونی می کنند و سپس در سیستم آموزشی و در محیط کار تسلیم پذیری خود را تکمیل می نمایند.

علاوه بر آن نشان دادیم که در بخش های مهمی از جامعه، ساختار خانواده، سیستم آموزشی و محیط کار تغییرات مهمی در جهت دموکراتیزه شدن قدرت نموده است. از چنین تغییراتی نسل هایی از جوانان پسر و دختر پا به عرصه اجتماعی گذاشته اند که دیگر به روابط اقتدارگرایانه ساختارهای سنتی، اعتنا و اعتمادی ندارند. با همه موجود تبعیض نهادینه در قوانین جمهوری اسلامی نسبت به زنان، وضعیت را برای آنان بسیار دشوار نموده است. زنان در خانواده تحت فشار و در اجتماع تحت نظارت دائمی نیروهای حکومت و اذیت و آزار و در محیط کار مواجه با عدم امنیت در محیط شغلی می باشند. علاوه بر آن، آنان از سوی جوانان و مردان بسیاری نیز مواجه با مزاحمت و تحقیر و تبعیض می باشند. در اینجا در پی برشمردن تبعیض های مختلف دینی، قانونی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نسبت به زنان نیستیم. این گونه مطالب را به فراوانی در همه جا و در همه جنگی آنان را از توجه به حقوق فردی بازمی دارد. چنین جامعه ای چند شب و جنگ را آمادگی چندانی برای گذار به دموکراسی نخواهد داشت. مقالات و مطالب مربوط به زنان می توان یافت. آنچه که بر آن تأکید داریم، این واقعیت است که؛ مهم ترین میدان اعمال اقتدار در نظام های اقتدارگرا و دینی زنان جامعه می باشند و در عین حال مهم ترین راه برای مقابله با اقتدار در چنین نظام هایی؛ کوشش برای حمایت از آنان در دستیابی به حقوق برابر و رفع هرگونه تبعیض است. جمهوری اسلامی درصدد است که موقعیتی را که به علت احتیاج به حضور زنان در میدان اجتماع در دهه های اول انقلاب نصیب آنان گردیده، از آنان باز پس گیرد و حضور آنها را در اجتماع کم رنگ کند. ولی هر چه که می کوشد کمتر توفیق می یابد. شجاعت، سرسختی و پایداری زنان ایران تحسین برانگیز است. شاید در میان گسل های موجود در جامعه ایران تنها گسل عمیقی که حکومت نتوانسته از آن در جهت اهداف خود استفاده کند، گسل جنسیتی و مسئله زنان ایران است.

گسل مرکز و پیرامون:

کشور ما از دیرباز محل سکونت اقوام و مذاهب گوناگونی بوده است. قبل از دوره مشروطه که هنوز مفهوم دولت مدرن و ملت واحد در آموزه سیاسی ایران مرسوم نبود، مسئله ای نیز بنام اختلافات قومی وجود نداشت. اما تبعیض مذهبی سابقه ای به قدمت تاریخ ایران دارد. با انقلاب مشروطه مفهوم دولت ملت مدرن نیز وارد فضای سیاسی ایران شد. ترجمانی اقتدارگرا و متمرکز از دولت مدرن بر مبنای دین، زبان و دولت واحد، به از زمان رضاشاه، الگوی سیاسی و حکومت در ایران گردید. اگر بتوان برای دوران ابتدایی ملت سازی، که از انقلاب مشروطه تا آمدن رضاشاه بسیار ضعیف بود و در دوران رضاشاه بود اوجی تاریخی یافت، لزوم تاریخی قائل شد، اما ادامه این الگوی حکومت متمرکز و اقتدارگرا در دوران های بعد، نه تنها سودی نداشت، بلکه منجر به پدید آمدن گسلی شد که ما از آن به گسل مرکز و پیرامون نام می بریم. این گسل از دوران رضاشاه آغاز شد ولی در سالهای آغازین حکومت محمدرضا شاه پهلوی، آثار خود را در آذربایجان و کردستان نشان داد. با روی کار آمدن جمهوری اسلامی نیز، که علاوه بر همه تبعیض های نهادینه دیگر، در قانون اساسی و قوانین دیگرش، با روایتی متعصبانه از شیعه دوازده

امامی، بر محور ولایت‌فقیه این گسل ابعاد جدیدی پیدا کرد. نظام به‌شدت تمرکزگرایی که همه‌چیز را بر محور ولی‌فقیه، و همه قدرت را در مرکز استوار نموده و به‌شدت تمرکزگرا و اقتدارمحور بود. علاوه بر عوامل ناسیونالیستی دوران پهلوی، با سخت‌گیری فوق‌العاده مذهبی و افزودن بر اقتدار دولت مرکزی، گسل مرکز و پیرامون را به نحو غیرقابل مقایسه‌ای نسبت به دوران قبل، عمیق نمود. در آذربایجان و اعراب خوزستان که اکثراً شیعه‌اند، از تبعیض هویتی و زبانی و عدم برابری فرصت‌های اقتصادی نسبت به مرکز رنج می‌برند. به علت شیعه بودن اکثریت آنها تبعیض مذهبی در این مناطق کمتر است. کردها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها سنی مذهب می‌باشند و علاوه بر تبعیض قومی از تبعیض مذهبی نیز رنج می‌برند. حکومتیان به مسئله ادیان و اقوام گوناگون، به‌مثابه یک امر امنیتی نگاه می‌کنند و با مسئله برابری حقوقی و آزادی مذهبی و برابری فرصت‌های زندگی توجه و اعتنائی ندارند. اعمال این نوع تبعیض ساختاریافته و مداوم، باعث شده تا بی‌سوادی و کم‌سوادی، بیکاری، مهاجرت و ناامیدی از آینده، در این نواحی بیش از بقیه مملکت رشد نماید. گسل قومی و مذهبی باعث می‌شود که در محدوده هر یک از این اقوام و مذاهب، مسئله قومیت و مذهب، بیشتر از مسائل فردی مورد توجه قرار گیرند و حقوق فردی در بین این خواست‌های مهم عمومی اهمیتی درجه دوم پیدا کند. بحرانی شدن این دو خواسته هویتی جمعی و یکپارچه به وجود می‌آورد. وجود چنین جوامع بسته و همگرا بهترین گاهواره سر برآوردن انواع اقتدارهای مذهبی و قوم‌گرایانه و هویتی است.

اکنون در دوران دسترسی به ماهواره و تلویزیون و اینترنت اقوام گوناگون ایرانی به‌آسانی به زبان‌های مادری خود در کشورهای همسایه دسترسی رسانه‌ای دارند و با هم‌کیشان خود در تماس دائمی می‌باشند. محروم کردن آن‌ها از فرصت‌های برابر و رفع تبعیض مذهبی و قومی، فقط زمینه جدایی‌خواهی و یا شورش‌های اجتماعی را در آنان تقویت می‌کند. طراحان امنیتی حکومت، گاهی به‌طور تاکتیکی از وجود این اختلافات، در جریان مبارزه قدرتی که در درونشان وجود دارد، استفاده می‌نمایند، بدون این‌که پروایی از آثار مخرب بعدی آن داشته باشند. آنچه که در این مباحث، بیشتر مورد نظر ماست، این واقعیت است که این گسل خطرناک، زیر جوامع کلکتیوو اقتدارگرایی را در اقوام گوناگون و در جامعه مرکز نشین ایجاد می‌کند که مبارزه برای تثبیت و یا احراز هویت و اعمال حقوق جمعی، آنان را از توجه به حقوق فردی بازمی‌دارد. چنین جامعه‌ای چند شقه و جمع‌گرا، آمادگی چندانی برای گذار به دموکراسی نخواهد داشت.

گسل سنت و مدرنیته:

چنانچه در سمینارهای قبل گفتیم، با وقوع انقلاب مشروطه، بخشی از جامعه ایران مدرن شد و بخش بزرگی همچنان سنتی باقی ماند. این گسل سنت و مدرنیته با وقوع انقلاب اسلامی، تعمیق جدی یافت، زیرا هرچند، جامعه مدرن از آغاز انقلاب مشروطه تا وقوع انقلاب اسلامی تفوق اجتماعی خود را حفظ کرده بود، اما به گسترش مفهومی خویش، در بین سنت‌گرایان موفق نشده و مورد پذیرش آنان قرار نگرفته بود و بالاخره نیز در انقلاب اسلامی از آنان شکست‌خورده بود. این بار سنت‌گرایان نیز در عرض بیش از سه دهه که از حکمرانی آنان می‌گذرد، کارنامه‌ای بسی خراب‌تر و ناکارآمدتر از بخش مدرن ایران دارند. شاید تفاوت این دو دوره این بار در آن است که؛ مدرنیته نیز در ایران به یک جریان درون‌زا و اجتماعی بدل شده و دیگر امری وارداتی و تقلیدی نیست.

بنابراین؛ اصالت مدرنیته در ایران، این بار جذابیت بیشتری برای آن ایجاد کرده و از دیگر سو نیز گسترش شهرنشینی، امکان دسترسی به جهان و سهولت مسافرت و دسترسی به اینترنت و ماهواره و وجود قشر بزرگی از تحصیل‌کردگان، این بار در بخش مدرن جامعه، عمق و وسعت غیرقابل قیاسی نیز نسبت به دوران‌های قبل به آن داده است.



بخش سنتی جامعه با همکاری حکومت، سازمان‌های تاریخی خود را استحکام بخشیده و از امکانات بسیاری برخوردار است. اما بخش مدرن، عمدتاً به علت مانع‌تراشی و جلوگیری نظام‌مند و نهادینه حکومت، قادر به سازمان‌یابی و تشکل بر حول خواسته‌های مدنی و سیاسی خویش نیست.

این بخش از نظر فرهنگی، مرجعیت و جذابیت فوق‌العاده‌ای دارد و بخش سنتی با وجود مزیت کامل در برخورداری از امکانات مادی و سازماندهی سنتی، در حالت تدافعی و انفعالی بسر می‌برد. سترونی این بخش در تولید گفتمان جذاب و ناکارآمدی او در اداره مملکت و استفاده مداوم از قهر و سرکوب، پایه‌های سنت را در جامعه بسیار سست و شکننده نموده است.

به طوری که با وجود برتری موقعیت، در صورت تغییر تعادل قوا و پیشامدن حالت‌های بحرانی بسیاری از طرفداران خود را از کف خواهد داد.

برای ترمیم این گسل‌های خطرناک اجتماعی، به وجود آمدن یک جنبش همگانی برای رفع هرگونه تبعیض و اقتدار و آغاز گفتگوی دموکراتیک در سطح ملی به وسیله نخبگان فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و سیاسی متشکل از همه مذاهب و اقوام و بخصوص اکثریت شیعه و مرکز نشینان فارس زبان، به میانجیگری تشکل‌های سیاسی و مدنی بسیار ضروری است تا در آینده به تدریج خصومت‌ها جای خود را به دوستی و بی‌اعتمادی‌ها جای خود را به اطمینان و اعتماد متقابل دهد.